گفت‌وگوی «جوان» با مادر شهیدان شعبانی قهرودی به مناسبت سالروز شهادت سعید شعبانی

مادر شهید شدن هم لیاقت می‌خواهد

■ احمد محمدتبریزی

خانواده شعبانی‌قهرودی یکی از خانواده‌های شاخص و خاص کشور است. از دل این خانواده دو جوان دانشگاهی و قرآنی راهی جبهه می‌شوند و در راه دفاع از دین و میهن به شهادت می‌رسند. رضا و سعید شعبانی هر دو در بهترین دانشگاه‌های کشور دانشجوی رشته پزشکی و دندانپزشکی بودند که بر حسب تکلیف درس را نیمه‌کاره رها می‌کنند و راهی جبهه‌ها می‌شوند. امروز سالروز شهادت شهید سعید(اردشیر) شعبانی در تاریخ پنجم دی‌ماه است. این شهید بزرگوار در عملیات کربلای ۴ در منطقه شلمچه بدنش قطعه قطعه می‌شود و به درجه رفیع شهادت نائل می‌آید. به مناسبت سالروز شهادت سعید شعبانی با مادر این شهیدان بزرگوار گفت‌وگویی انجام دادیم تا از زندگی پربرکت فرزندانش به خصوص سعید اطلاعاتی کسب کنیم. بتول دشتبانی در گفت‌وگو با «جوان» از این دو شهید قرآنی و دانشگاهی می‌گوید.

شهیدان رضا و سعید شعبانی هر دو از شهیدان قرآنی کشور بودند. پسرانتان قرآن را نزد چه استادانی آموزش دیده بودند؟

هر دو علاقه شدیدی به یادگیری قرآن از خود نشان می‌دادند به همین دلیل پدرشان آنها را با خود به بازار می‌برد و به کلاس‌های قرآن معرفی می‌کرد. این دو شهید از ابتدای نوجوانی شاگرد آقای نوری بودند که در حوالی بازار تهران جلسه قرآنی داشت. البته آقای نوری در جریان شهادت ۷۲ تن به شهادت رسید. پسر بزرگم رضا ۲۰ سال داشت و به تازگی در رشته پزشکی قبول شده بود، پسر دومم هم به نام سعید که سه سال بعد از برادرش شهید شد ۲۲ سال داشت و دانشجوی سال سوم رشته دندانپزشکی بود. پسر دومم پیش از شهادت خواب برادرش را دیده بود که خطاب به وی گفته بود برادر تا چند روز دیگر پیش من می‌آیی.

اینطور که همرزمان و دوستان شهید در خاطراتشان گفته‌اند شهید سعید شعبانی بسیار خنده‌رو و شوخ بوده است. آیا در خانه هم واقعاً چنین روحیه و اخلاقی داشتند؟

خیلی خنده‌رو بود، همیشه می‌خندید. در فامیل هم زبانزد خنده‌رو بودنش بود. خیلی شوخ، خوش‌اخلاق و اهل بازی بود. همسایه‌ها می‌گفتند هر وقت سعید را می‌بینیم یک لبخند روی لبش هست. خیلی بچه آرام و خوش‌خلقی بود. در کنار همه اینها جدیت خاصی هم داشت و به شدت اهل مطالعه بود. اهل کتاب خواندن و فعالیت بود. شجاعتش زبانزد همه بود.

خاطرتان هست سعید پس از پیروزی انقلاب چه نظری داشت و حرف‌هایی می‌زد؟

از وقتی که امام را شناختند و فهمیدند امام در مسیر اسلام است دیگر ایمان آوردند. در جنگ هم همین اعتقاد را داشت. به خصوص که در وصیتنامه‌شان آورده‌اند که باید دنباله‌رو امام باشیم. به خوبی متوجه شده بودند مسیر امام مسیر اسلام است. در حضور سعید کسی جرئت نداشت کلمه‌ای ضد انقلاب و دین حرف بزند. حتی اگر چند نفر هم دور هم جمع می‌شدند آنقدر شجاع بود که کسی جرئت نمی‌کرد روی حرفش، حرف بزند. اگر مخالفتی هم داشت یا صحبت می‌کرد یا تذکر می‌داد. سعید و رضا هر دو از فعالان دوره انقلاب بودند و با آنکه سن زیادی نداشتند زمانی که حکومت نظامی می‌شد، تا پاسی از شب بیرون می‌ماندند و به پخش اعلامیه می‌پرداختند، در راهپیمایی‌ها حضور پیدا می‌کردند و با آغاز جنگ هم دوام نیاوردند و راهی جبهه‌ها شدند.

نظر شهید درباره فعالیت‌های معنوی و عبادی چه بود؟

خدا شهیدان را طوری آفریده بود که در راهی بیفتند که برای رضای خدا باشد. خوابیدن، خوردن و همه کارهایشان خدایی بود و از لحاظ معنوی دائماً در تلاش بودند. سعید هم همه‌جا فعالیت داشت. در مسجد فعالیت داشت، در کار فعالیت داشت و در خانه و دانشگاه هم فعالیت داشت. اصلاً به گونه‌ای نبود که بگویند می‌خواهم به کارهای دنیوی برسم. خیلی مقید به نماز بود. می‌گفت صدای اذان را نباید در خانه بشنویم، بلکه برای خواندن باید به مسجد برویم. همیشه در مسجد بودند و ما آنها را کمتر می‌دیدیم، قرآن می‌خواندند و دیگران را نیز به خواندن این کتاب الهی دعوت می‌کردند. تأکید داشتند قرآن نباید به عنوان یک کتاب در کتابخانه‌های منازل باشد باید با آن انس گرفت و هر چه قدر از آن دور شویم، به همان اندازه با مشکلات سخت مواجه خواهیم شد. هر دو پسرم قبل و بعد از انقلاب همواره در مسجد و بسیج فعال بودند و کمتر آنها را می‌دیدیم. این دو بزرگوار با قرآن انس عجیبی داشتند و خدا به این دلیل راه شهادت را پیش‌روی آنها قرار داد.

شهادت سعید و رضا چه تأثیری در خانواده‌تان داشت؟

ببینید وقتی یک نفر شهید می‌شود آن پدر و مادر یا اعضای آن خانواده احساس می‌کنند سرمایه‌ای را از دست داده‌اند. درست است که شهادت بهترین مرگ است و این موضوع آدم را راضی می‌کند ولی به‌هرحال این آدم رفته است و دیگر نمی‌توانیم از وجودش بهره ببریم. شهیدان چون بهترین زندگی را انتخاب کردند خدا هم برایشان خواست. به نظرم پدر و مادر شهدا هم لیاقت این را داشته‌اند که فرزندانشان شهید شود. پدر و مادر شهیدان به هیچ عنوان این احساس را ندارند که فرزندشان را برای همیشه از دست داده‌اند. بلکه کاملاً حس می‌کنند فرزندشان زنده است و حضورش را حس می‌کنند.

تأثیر شهادت پسرانتان در فامیل و بستگان تا چه اندازه بوده است؟ روی کسی تأثیرگذار بوده است؟

تأثیرش در فامیل خیلی زیاد بوده است. یکی از نمونه‌هایش اینکه برخی از اعضای فامیل پیش از شهادت پسرهایم چندان مقید نبودند و خیلی رعایت نمی‌کردند ولی الان کاملاً مقید هستند. البته الحمدلله بستگان ما همه حزب‌اللهی هستند ولی اگر کسی هم تقید زیادی نداشت خودشان گفتند بعد از شهادت پسرهایم دیگر همان را هم انجام نمی‌دهند.

به نظرتان حضور در جبهه چقدر در فرزندانتان تاثیر گذاشته و آنها را تغییر داده بود؟

یک دفعه سعید از جبهه نامه فرستاد و در آن نوشته بود ما هرچی داریم از این جبهه‌ها داریم. آنها به هرحال راه اسلام را رفتند. اگر یک لحظه احساس می‌کردند که امام مخالف اسلام است انجام نمی‌دادند. اینها وسیله‌ای برای زنده نگه‌داشتن اسلام بودند. تمام دغدغه‌هایشان انقلاب و پشتیبانی از نظام بود.

به نظر شما که دو شهید را تقدیم اسلام و انقلاب کرده‌اید الان برای زنده نگه داشتن یاد و خاطره شهیدان باید چه کارهایی انجام دهیم؟

برایشان سالگرد بگیریم. سالگرد بگیریم که یادشان زنده بماند. حالا بیشتر در مسجد باشد. خودمان هر سال سالگرد می‌گیریم و اگر در مساجد برای شهیدان سالگرد بگیریم خیلی خوب می‌شود. بتوانیم برایشان غذایی درست می‌کنیم و نذری می‌دهیم. البته الان مادیات خیلی بیشتر از زمان جنگ و ۲۰ سال پیش اهمیت پیدا کرده و آن زمان مردم آنقدر در مسائل مادی و دنیوی رقابت نداشتند. همین نگاه دنیوی باعث می‌شود که ما از شهدا فاصله بگیریم. به نظرم الان خیلی بیشتر نیاز است تا یاد و خاطره شهدا را زنده نگه داریم. یاد شهدا باعث می‌شود تلنگری بخوریم و کمی از این فضای مادی فاصله بگیریم.

در دانشگاه در چه رشته‌ای قبول شده بودند؟

درس هردویشان بسیار خوب بود. رضا دیپلم را که گرفت کنکور داد اما منتظر جواب نشد و به جبهه رفت چندی بعد وقتی اسامی پذیرفته‌شدگان اعلام شد، رضا رشته پزشکی دانشگاه تهران قبول شد. همه می‌گفتند رضا باید از جبهه برگردد و به تحصیل ادامه دهد. ما هم با او در جبهه تماس گرفتیم و گفتیم که پزشکی قبول شده‌ای و برگرد و ادامه تحصیل بده، اما رضا با قاطعیت جواب داد که اگر بتوانم در این دانشگاه که منظورش جنگ بود کار بزرگی خواهم کرد. سعید هم دانشجوی رشته دندانپزشکی بود. درس او هم بسیار خوب بود و در دانشگاه شهید بهشتی در رشته دندانپزشکی مشغول به تحصیل بود. زمان امتحانات برمی‌گشت و بعد از اتمام امتحانات به جبهه می‌رفت.

در زندگی پسران شهید شما و دیگر شهیدان یک نکته بسیار مهم وجود دارد و آن هم اینکه مثلاً پسر شما هم درسش را می‌خواند، هم کارش را داشت، هم فعالیت‌های اجتماعی‌اش را انجام می‌داد و هم به جبهه‌اش می‌رسید. خلاصه به تمام دغدغه‌ها و دلمشغولی‌هایش که کوچک هم نبودند می‌رسید. اما جوانان نسل جدید کمتر چنین توانایی را دارند که بتوانند آنقدر فعال و جامع کارهایشان را پیش ببرند. فکر می‌کنید دلیل این تفاوت در چیست؟

به نظرم یکی از آسیب‌هایی که افراد با کم شدن معنویت می‌بینند همین است. انسان اگر به خدا توکل کند و دلش قرصش شود به تمام کارهایش خواهد رسید. هنگامی که حضرت زهرا(س) به پدرشان از کار زیاد شکایت می‌کنند، حضرت رسول به ایشان نمی‌گویند برایت دو کارگر می‌گیرم بلکه تسبیحات حضرت زهرا(س) را به دخترشان توصیه می‌کنند. بعد خیلی می‌گویند که اگر این تسبیحات را با توجه بگویید برکت وقت‌تان زیاد می‌شود. این تسبیحات به خصوص برای کسانی که خیلی کار دارند خیلی خوب است. اگر معنویات انسان کم شود روی همه چیز تأثیر می‌گذارد که یکی از آنها همین مورد است.

چرا سعید دو اسم داشت؟

پدرشان بهشان می‌گفت اردشیر و ما از بچگی سعید صدایش می‌کردیم. پدرشان دوست داشت اسمش را اردشیر بگذارد و پدر من می‌خواست اسمش را سعید بگذارد. دیگر زمانی که دانشگاه قبول شد آقا سعید اسم شناسنامه‌اش را هم عوض کرد.

از اعزام به جبهه‌هایشان تا چه اندازه اطلاعات دارید؟

خودش در همین پادگان امام حسن(ع) نزدیک خانه‌مان ثبت‌نام کرد. سعید سه سال به صورت مرتب به جبهه می‌رفت و می‌آمد. «سعید» ۱۳۶۵/۱۰/۵ بر اثر اصابت ترکش خمپاره و انفجار در عملیات کربلای ۴ در منطقه شلمچه، پیکرش قطعه قطعه شد که باید بگویم امروز در هیئت محل هنگامی روضه حضرت «علی‌اکبر(ع)» خوانده می‌شود از برادر من هم یاد می‌کنند. پسر دیگرم هم به نام «رضا» در عملیات والفجر مقدماتی در منطقه فکه به شهادت رسید.

اگر وصیتنامه سعید را در خانه دارید می‌خواستم در پایان بخشی‌هایی از آن را برایمان بخوانید.

سعید یک هفته قبل از شهادتش وصیتنامه‌اش را می‌نویسد. در اوایل وصیتنامه می‌نویسد: «وصیتنامه‌ام را در حالی می‌نویسم که آماده عملیات هستیم، اینجا هر شب ذکر حسین (ع) است. آری، ذکر حسین(ع) که در کربلا به همگان آموخت که نباید تن به ذلت داد و پذیرش مشکلات تا سرحد از دست دادن عزیزان و شهادت در راه آن بهتر از زندگی با ننگ پذیرش ذلت و خواری است.» در وصیتنامه‌اش توصیه‌هایی به همه دارد. مثلاً در بخش‌هایی از وصیتنامه‌اش خطاب به دانشگاهیان می‌نویسد که «به دوستانم در دانشگاه سفارش می‌کنم که با مطالعه عمقی دروس بکوشند و ایران عزیز را از وابستگی به اجانب و دشمنان رها سازند. طی تحصیل علم، به اخلاق و مکارم اسلامی مجهز گردند، زیرا علم بدون حصول اخلاق موجب فساد و تباهی انسان می‌گردد و انسان را تا حد حیوانیت تنزل می‌دهد که نمونه آن را در جوامع غربی شاهدیم. در مسائل مربوط به دانشگاه، چه سیاسی و چه اجتماعی دخالت داشته باشند و نکند که سرگرمی به تحصیل آنها را از مسیر انقلاب و اسلام دور نماید.»

گفت‌وگو

گفت‌وگوی «جوان» با مریم عظیمی

همسر شهید مهدی نوروزی در سالگرد شهادتش

بین‌الحرمین برای مهدی از کربلا تا بقیع بود

■ صغری خیل فرهنگ

برای ولایتمداران حقیقی، فتنه هتاکان عاشورا در تهران و شیطنت داعشیان در سامرا در یک خط قرار دارد. اصلش هم اینطور است که «فتنه» ایرانی و عراقی و اروپایی ندارد. باید مقابلش ایستاد. ولایتمداری یعنی بی‌مرز دل به خطر زدن. شهید مدافع حرم مهدی نوروزی نیز از این دست مردان مبارزی بود که رمز ولایتمداری‌اش او را به سعادت شهادت رساند. مریم عظیمی در سالگرد شهادت همسرش از زندگی تا شهادت این مدافع جان برکف حریم ولایت و اهل بیت می‌گوید.

■ مهدی هدیه شهدا به من بود

اردیبهشت ماه سال ۱۳۹۱ بود که من و مهدی از طریق خواهرهایمان با هم آشنا شدیم. آن زمان من در بسیج و در زمینه شهدا فعالیت می‌کردم. اولین بار که با هم صحبت کردیم مهدی همه حرف‌هایش را زد. او از جهاد و شهادت و ولایت برایم سخن گفت که تنها خط‌قرمزش بود. همانجا بود که تکلیف خودم را در زندگی با او فهمیدم. همواره هم می‌گفت «ان‌شاالله تا شهادت». این جمله در لحظات شیرین زندگی‌مان همواره ورد کلام مهدی بود. همان روز اول مهدی را همانطور شناختم که همواره از شهدا می‌خواستم. به قول یکی از دوستان، مهدی هدیه شهدا به من بود. من در برابر او چون قطره‌ای بودم. مهدی با لباس بسیجی‌اش سر سفره عقد حاضر شد و من هم تنها با یک چادر سفید. مهریه‌مان هم ۱۴ سکه تمام بهار آزادی بود و یک سفر حج. در نهایت مرداد همان سال زندگی مشترکمان را آغاز کردیم. همواره تلاش می‌کرد تا نبودن‌هایش را در خانه جبران کند. وابستگی عمیقی بین من و مهدی برقرار شد. اگرچه زندگی مشترک من و مهدی به سه سال هم نرسید اما کیفیتش به اندازه یک زندگی ۲۰ ساله بود.

■ شش ساله بود که رفت جبهه

پدر مهدی جانباز و از فعالان دوران دفاع مقدس بود. مهدی در زمان جنگ کودک بود. اما به خاطر ذوق و شوقی که برای رفتن به جنگ داشت، یکبار مخفیانه خودش را به جبهه رساند. مهدی توانسته بود با خودروی حمل کمک‌های مردمی وارد منطقه شود. در حالی که تنها شش سال داشت.

■ ۸ ماه فتنه، ۸ ماه جنگ فرهنگی

در روزهای فتنه مهدی بسیار فعالیت داشت. مهدی همواره به دنبال این بود که حضرت آقا چه امر می‌کنند. می‌گفت ما باید مالک‌اشتر آقا باشیم. بسیار هم در این زمنیه تلاش و تحقیق کرد. می‌گفت باید بدانیم که چرا مالک اشتر دست راست امام علی (ع) بود. ما هم باید برای رهبری و ولایت همین گونه عمل کنیم. مهدی از من خواست همه این اتفاقات و حوادث را برای محمدهادیمان تعریف کنم تا محمدهادی تهدیدی باشد برای دشمنان نظام و امیدی باشد برای امام خامنه‌ای. مهدی از هشت ماه فتنه به نام هشت ماه دفاع مقدس نام می‌برد و می‌گفت جنگ، جنگ فرهنگی است. بعد از شهادت مهدی بسیاری از رسانه‌ها ابراز شادمانی کردند.

■ مدافع حریم ولایت

البته چندان هم جای تعجب ندارد که بیگانگانی که برای نظام جمهوری اسلامی برنامه و نقشه داشتند و بسیار تمایل داشتند که در روزهای فتنه ۸۸ به خواسته‌های پلیدشان برسند، این بار با پشتیبانی و حمایت از تروریست‌ها و داعش به دنبال تحقق اهدافشان باشند. مهدی در عمل عشق به ولایتمداری‌اش را ثابت کرد و همواره در هر سنگر و جبهه‌ای که بود مدافع حریم ولایت بود. برای مهدی هیچ کاری دشوار نبود، حتی راضی کردن من برای رفتنش. مهدی خط مقدم دفاع از اسلام را سامرا، عراق و سوریه می‌دانست. در آخرین سفر اربعین‌مان به کربلا، نیمه‌شب من را به حرم برد و در بین‌الحرمین با من صحبت کرد. از حضرت زینب برایم سخن گفت که عزیزترین‌های زندگی‌اش را نثار اسلام کرد. لحظه لحظه حوادث کرب بلا را شرح داد و گریست. من بهانه پسرمان محمدهادی را آوردم و او در پاسخم گفت چطور می‌توانی این حرف را بزنی در حالی که می‌دانی امام حسین (ع) نوزاد شش ماهه‌اش را در راه خدا قربانی کرد. مهدی بین‌الحرمین را از کربلا تا بقیع می‌دانست.

■ رفت تا عمه سادات به اسارت نرود

از من خواست تا راهی شود. طبق قولی که در شب خواستگاری به او داده بودم که مانع جهادش نشوم، پذیرفتم. مهدی از من خواست تا در نبودن‌هایش مقاوم باشم مانند حضرت زینب(س). از من خواست که در نبودنش به حضرت رباب تکیه کنم. بنا به تکلیف ولایتمداری و جبهه جهاد تعلقات دنیایی را کنار زد و مالک‌اشتر گونه به یاری رهبر شتافت. در نهایت بعد از سه مرحله اعزام، در ۲۰ دی ماه ۱۳۹۳ در حومه سامرا عوینات عراق در درگیری مستقیم و با تیر مستقیم دشمن به آرزوی دیرینه‌اش رسید. مهدی و امثال مهدی رفتند تا بار دیگر عمه سادات به اسارت نرود.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۴۷۰۸

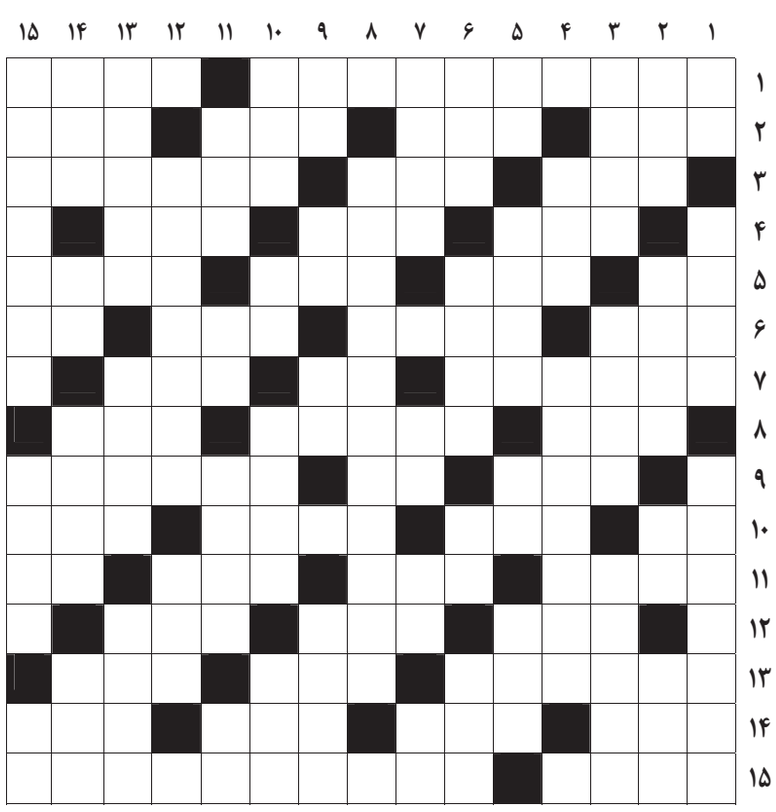

از راست به چپ

■ ۱- ترکیبی به معنای شادی - التماس ■ ۲- تیراندازی کردن - خودستانی به دروغ - مقدار کشش هر دو دست - حمام یک نفره ■ ۳ - گیاه گونی بافی - آذری‌ها می‌گویند نگاه کن - سردار معروف روم باستان ■ ۴ - میوه باب گلو - کار سخت - ورزش خشکی و آب ■ ۵ - یزدان - دری که خوب بسته باشد - پرستار - پیراهن مردان زرتشتی ■ ۶ - رنگ - نوعی سلاح سرد - روش و شیوه - تنپوش مردانه ■ ۷ - جمع کرامت - مدافع فوتبال - نوعی قایق ■ ۸ - لیست غذای رستوران - بیماری تورم ورید - دندان تیز درندگان ■ ۹ - گود و عمق - حرف نفی عرب - مخترع امریکایی اتوبوس برقی ■ ۱۰ - بهتر از بدتر - اسب دوم مغولان - پرهیزگار - بعید ■ ۱۱ - سرزمین آفتاب تابان - دعای زیرلب - ناخن خشک - گل سرخ ■ ۱۲ - طایقه کوچنشین - مبهوت - کلمه هشدار و تنبیه ■ ۱۳ - کشور تایپه - از رنگ های گرم - زیان ■ ۱۴ - سال آذری - مطیع - گاو تبتی - چاشنی آش رشته ■ ۱۵ - داخل شدن - فیلمی معروف به کارگردانی مایکل کورتیز، فیلمساز سرشناس اهل مجارستان

از بالا به پایین

■ ۱ - صد متر مربع - مختلکننده کارکرد یخچال - عدسی ■ ۲ - ملح - ریزنمرات دانش آموز - مادر لر - جوشهای ریز بدن ■ ۳ - رختکن حمام - پیست اسب دوانی - نام مالدینی، مدافع سابق میلان و ملی ایتالیا ■ ۴ - چون ... یار خود نشاید ساخت/ با بد و نیک او بباید ساخت - سرمربی برکنار شده چلسی ■ ۵ - سرخ کمرنگ - از اسامی بانوان - فدا نشده - سدی در تهران ■ ۶ - پاک - زبان بومی مردم افغانستان - کجاست - پسوند آلودگی ■ ۷ - شب پره - خاندان - فرار حیوان - ضمیر اجتماعی ■ ۸ - وصف هر پدیده ویرانگر و نابودکننده ■ ۹ - پزشکی - ظرف فرورفته - چه کسی - قهوهخانه فرنگی ■ ۱۰ - قوچ - میزان سالهای زندگی - حشره حمام! - خو و عادت ■ ۱۱ - آسمان - دوستی - جوش صورت - بز کوهی ■ ۱۲ - تنظیم کننده قند خون - پوست کندن ■ ۱۳ - جاسوسخانه اسرائیل - تشدید دار - دستگاه عکسبرداری از بدن ■ ۱۴ - کشتی رزمنده - حرف پوست کنده - از ماهی‌های دریای خزر - حسادت ■ ۱۵ - انجمن علمی - تکان و جنبش - ویتامین جدولی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۳		۱						
			۱					
۶			۷	۲		۵	۱	۹
۱	۲				۹			
	۵						۳	۶
			۸		۶		۹	
۵		۸						
						۴		۳
			۹	۱	۷			

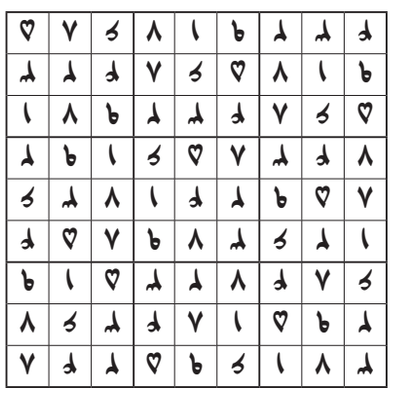

جدول کلمات متقاطع
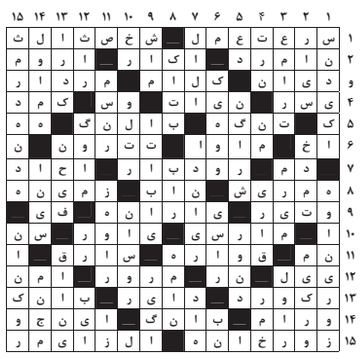
پاسخ جدول شماره ۴۷۰۷